

اعوذ بالله من الشیطان الرجیم، بسم الله الرحمن الرحیم و الحمد لله رب العالمین و صلی الله علی سیدنا رسول الله و آله الطیبین الطاهرین

المعصومین و اللعنة الدائمة علی اعدائهم اجمعین

اللهم وفقنا و جمیع المشتغلین و ارحمنا برحمتک یا ارحم الراحمین

بحث راجع به این بود که مودیات امارات یا مجاری اصول قابل استصحاب هستند یا نه؟ عرض کردیم بحثش گذشت که به اصطلاح کیفیت حقیقت استصحاب بیان شد و اصولا این بحث را آقایان مطرح کردند چون یک حجت ذاتی قائل بودند یا به قول آقایان حجت منجعله به اصطلاح و یک حجت جعلی، یک حجتی که جعلی باشد لذا بحث در این شد که اگر حجت جعلی بود آن تقریب ادله جعل چجوری است؟ شامل مثلا جوری می شود که حالت سابقه مورد استصحاب باشد، ما عرض کردیم اصل این حجت منجعله و مجعوله ما نداریم، حجت یکی بیشتر نیست، یقین هم خودش جعل می خواهد فرق نمی کند، اصلا اصل بحث را قبول نکردیم مضافا به این که عرض کردیم روایاتی برای حجیت استصحاب نداریم، اصلا این بحث را به نظر ما به هیچ کدامش و به هیچ رکنش درست نیست و واقعیت علمی ندارد. این که نظر ما بود.

بحث سر این شد که می شود به بعضی از روایات برای این مطلب تمسک کرد؟ عرض کردم آقایان تمسک نفرمودند، لکن بنا بر یک توجیهی شاید بشود به روایت مصعده تمسک کرد کل شیءٍ لک حلالٌ حتی تعرف أنه، یعنی هر چیزی که شما طبق یکی از اصول یا طبق یکی از امارات مثلا یا مابینهما چون اقرار مابینهماست، حالا حقیقت اقرار هم یک چیز مشکلی است اصلا که ما از نظر قانونی با اقرار چه برخوردی بکنیم؟ اماره بدانیم یا اصل بدانیم یا هر دو یا آثار تفکیک بشود؟ الی آخر صحبت هایش، به هر حال یکی از جاهای مشکل بحث امارات است یا یکی از جاهای مشکل قول اهل قرعه است نه بینه، به هر حال تنظیم این روی قواعدی که در باب حجج گفته شده یک مشکلاتی دارد که ف علا جایش این جا نیست.

آن وقت امام علیه السلام در حقیقت می خواهند بفرمایند این حکمی که شما به قاعده ید لباس خریدید این لباس هنوز ملک توسع حتی تعرف أنه حرامٌ بعینه، استصحاب می کنیم به بقای ملکش، این خلاصه تصور، البته عرض کردم این تصور معروف نیست چون تا

.....

حالا روایت کل شیء لک حلال می خوانند اما این مبنی بر این است که کل شیء لک، حلال، لک صفت شیء باشد، هر چیزی که الان مال توست حالا یا زوجه است یا عبد است یا ملک است، لباس است، حلال حتی، این اصلا این قرائت نبوده سابق، کما این که ادله دیگری که مشابه این داریم این شبهات در آن ها نیست، کل شیء نظیف حتی تعلم، آن جا دیگه لک ندارد، مسلم قرائتش واضح است، کل شیء فیہ حلال و حرام فهو لک حلال، این هم واضح است، این فقط همین یکی روایت مصعده که عرض کردم انصافش هم خیلی من خودم خیلی تامل کردم نه حال مصعده خیلی برای ما روشن شد و نه این که آیا چهار تا هستند واقعا؟ چون هم نجاشی چهار تا نوشته هم شیخ چهار تا نوشته، بعد هم نجاشی بعضی ها را توثیق کرده بعضی ها را نکرده، معلوم است کاملا جدا حساب کرده، احتمال این که همه اش هم یکی باشد هست، ولو یکم بعید است، به هر حال عرض کردم یک مشکلی دارد جناب مصعده و مهم تر از همه اش حالا غیر از شخصیت خودش، راه ما منحصر به یک نفر است، ما هم چون حجیت خبر ثقه را قبول نداریم، باید به قرائن و شواهد برگردیم، شواهد در مورد ایشان خیلی کم است چون مادام یک راوی بیشتر ندارد قبول روایتش خیلی کم است. بعد هم این روایت ایشان بالخصوص دارای یک صدر و ذیلی است، صدرش کل شیء لک حلال است، این نظیر دارد، حتی تعرف فیہ حلال و حرام فهو لک حلال، نظیر دارد اما این ذیلش اصلا نظیر ندارد، این ذیلش و الاشياء كلها علی هذا حتی یستبین لک غیر ذلک أو تقوم، این اصلا نظیر ندارد، منحصر به همین روایت است، ما هیچ جا نداریم و لذا خود من احتمال قوی می دهم هنوز هم احتمال قوی است که از مثال ها و این ذیل کلام خود مصعده باشد، حدیث مدرج باشد، آن قاعده کلی را امام فرمودند کل شیء لک حلال، مثال ها را ایشان زده، البته مثال هایی که ایشان زده همه، حالا چون من اشکال را سابقا گفتم، حالا به لغت علمی می خواهم بگویم، تمام مثال ها یا اصول تنزیلی اند یا شبهه اماریت دارد اما اگر کل شیء لک حلال ثابت بشود اصالة الحل اصل غیر محرز است اصلا، یعنی تمام مثال ها اصل محرز اند، ذلک مثل الثوب یا استصحاب عدم رضا، تمام این ها اصل محرزند، تمام مثال ها اصل محرزند، بعضی هایش مثل اقرار شاید مثلا شبهه اماریت در آن باشد یا مثلا حتی خود قاعده ید، شبهه اماریت در آن هست که تصرف کاشف باشد از ملکیت نه شارع حکم به ملکیت کرده باشد.

.....

علی ای حال کیف ما کان کلیه سه مثال، خوب دقت بکنید از نظر فنی مشککش این است، هر سه مثال مبتنی بر اصول محرزه است، خود ظاهر اصالة الحل، اصل غیر محرز است، خود اصالة الحل اصل غیر محرز است، کل شیء لک حلال اصل غیرمحرز است، حالا چی شده و چطور شده که، مگر این که بگوییم خود جناب مصعده همان طور که مرحوم آقا ضیاء فرمودند اعم فهمیده و إلا اشکال اساسی این است، یک کلمه اگر بخواهیم بگوییم خود روایت ظاهرش در اصل غیر محرز است، هر سه مثال در اصل محرزند، حتی بعضی ها شبهه اماریت هم دارد بالاتر از اصل محرز، مثل اقرار، مثلا یکی گفته من عیدم، مالکم مثلا کذا کرده ف لانی است مثلا، حالا آن طرف هم مرده مثلا به ورثه اش پولی بدهیم یا نه، بعد می بینیم حر بوده دروغ گفته، خودش را فروخته، علی ای حال اقرار خودش شبهه اماریت توش دارد و کیف ما کان خلاصه بحثی که در این جا هست این شبهه در روایت هست، عرض کردم یک شبهه فنی دارد، ظاهر روایت اصل غیرمحرز است، مثال ها تماما محرز ند، یک دانه توش اصل غیرمحرز ندارد، تمام مثال ها محرزند، شبهه اماریت هم در بعضی هایشان هست، آن ذیلش هم از منفردات است، هیچ کس تا حالا نگفته، الاشیاء کلها علی هذا، حتی یستبین لک غیر ذلک أو تقوم، این تبیین یستبین أو تقوم بینة فقط این جا آمده، تا علم پیدا بکنی یا بینه بیاید، این هم فقط این جا آمده لذا به ذهن ما حدیث اجمالش بحث اجمالش نیست، مشکل دارد، این راجع به خود حدیث و اجمال بحث.

و اما این که آیا از این حدیث اثبات استصحاب می شود؟ خیلی بعید است، ولو استصحاب مودای اماره یا مجرای اصل است ولو تنزیلی است، ولو اصل محرز، حالا من چون اصل محرز و تنزیلی را یکی می دانم، بعضی ها سعی می کنند فرق بگذارند، گاهی من این را می گویم و گاهی آن را می گویم روی اصطلاح خودم است ولو اصل محرز باشد، این دلالتش مشکل است.

من خدمتتان عرض کردم اصول این طور نیست که به قول امروز عرب ها گتره باشد، بی حساب و کتاب باشد، هم در مقام جعل و تصویرش و آن جعلی که برایش شده، آن خصوصیتی که برایش قرار داده شده این فرق می کند و هم در مقام ابراز و مقام تکلم یعنی تعبیری که می آورد هر کدام ادبیات خاص خودش را دارند، امارات ادبیات خاص خودش را دارد مثلا لیس لأحد من موالینا التشکیک فیما یرویه عنا ثقاتنا، می گوید شک نکن، این که می گوید شک نکن تعبد که نیست، شک را بر می دارد یعنی قبول کن، صد در

صد را قبول کن و لذا عرض کردیم مرحوم نائینی خیلی روی این حدیث تمسک داشتند در خبر ثقه، این حدیث و آن حدیث اُ فیونس ابن عبدالرحمن ثقهٔ آخذ عنه معالم دینی چون بعضی از آقایانی که بعد آمدند روی آن حدیث عثمان ابن سعید و محمد ابن عثمان فاسمع لهما و اطعهما فإنهما ثقتان مامونان، این چون سندش خیلی صحیح است، آن دو تا هم یونس ابن عبدالرحمن سندش صحیح است، این یکی سند روشنی ندارد، لیس لأحد من موالینا، لا عذر لاحد من موالینا. علی ای حال کیف ما کان عرض کردم این یک حساب است یعنی یک حساب امارات تعابیرش هم فرق می کند، خصوصیاتش هم فرق می کند، اصول ه متعابیرشان فرق می کند، ادبیات خاص خودشان است، اصول محرز ادبیات خاص خودش را دارد، اصول غیر محرز هم ادبیات خاص خودش را دارد و لذا عرض کردیم اگر ما باشیم و کل شیء لک حلال اصل غیر محرز است، هر سه مثال هم اصل محرز است، به هم نمی خورد اصلاً، تناسبی با همدیگر ندارد.

خدمتتان عرض کنم که آیا به هر حال از این روایت مبارکه در می آید که اگر ما مالی را به قاعده ید از کسی خریدیم بعد در مقام استنباط شک کردیم استصحاب بکنیم بقای ملکیت را، منشا این تصور کلمه حتی است، کل شیء لک، حلال، هر چیزی که الان مال توست، حتی تعلم، از این کلمه حتی فهمیدند استصحاب است، یعنی این حکم حلیت می آید در طول عمود زمان تا علم به یقین بیاید، تا علم به خلاف بیاید، معلوم شد منشا تصور استصحاب؟ از کلمه حتی، از کلمه حتی در آوردند چون عرض کردم ما اگر بخواهیم جای اصل محرز باشد، غیر محرز باشد، نکته اش به چی باشد؟ ما باید دقیقاً در لسان دلیل تامل بکنیم، آن وقت چون حتی آمده بگوییم مفاد این روایت مبارکه این است که آن حلیت ظاهری، آن ملکیت ظاهری که از ید حاصل شده بود شما حکم به ملکیت کردید این همین جور مستمر است تا زمان یقین به خلاف، این استمرار دارد یعنی استصحاب، این معنای استصحاب این است. پس از کلمه حتی این را در بیاوریم.

خدمتتان عرض کنم که خیلی بعید است، اصولاً خیلی مستبعد به ذهن می آید یعنی از روایت، از حال و هوای روایت مسئله استمرار، یکی قرائن سیاقی، یکی هم قرائن لفظی، اثبات استقبالی و مابعدش و مرحله شک در بقا خیلی بعید است، اصولاً عرض کردیم یک

.....

نکته قانونی هست خب در روایات ما بکار برده شده و آن این که غایتی را برای یک حکمی قرار می دهند، اگر آن غایت واقعی باشد حکم واقعی است، اگر آن غایت علم باشد حکم ظاهری است، این خودش متعارف است مثلاً کل شیء مطلق حتی یرد فیه نهی، یرد یعنی تا شارع حرام بکند پس این مطلق باید مطلق شرعی باشد، واقعی باشد، یعنی در واقع حلال است، دست تو باز است، حالا حلیت معنایش چیست تا شارع مقدس نهی بکند. اگر این جور معنا بکنیم یا اگر آمد کل شیء نظیف حتی تعلم، این حتی در این جا برای استمرار نیست، این در حقیقت حتی قید است برای شیء یعنی هر شیئی مادام لا تعلم این نظیف است، این حتی یعنی به عبارة اخرى برای بیان وظیفه حالی است نه استقبالی، وظیفه حالی شماسست، الان شک می کنید این عبا پاک است یا نه کل شیء لک نظیف، این ناظر به استقبال نیست، به بقا نیست اگر دقت بکنید، یعنی به عبارة اخرى این یک اصطلاح فقهی است، اگر هر حکمی مقید ب ه علم به خلاف شد اصل ظاهری است، قاعده ظاری است، وقتی تقیید به علم آمد یعنی ظاهری، این قاعده کلی است، نه این که ناظر به مرحله استمرار باشد، اگر گفت کل شیء نظیف حتی تعلم کما این که بالفعل داریم یا کل شیء فیه حلال و حرام فهو لک حلال حتی تعلم، این حتی به این معناست، این شیء مادام مجهول است حکمش این است نه این که مال استقبال باشد، مال استصحاب باشد، همین الان بازار رفتیم پنیر گرفتیم پنیر توش مذکی است و میته است، این کل شیء فیه حلال و حرام یعنی این، شما این پنیر را بگیر مصرف بکن این اشکال ندارد، لک حلال، حالا ظاهر روایت مبارکه که اصل غیر محرز است اما سوق مسلم بنا بر معروف اصل محرز است، دقت می کنید؟ پس بنابراین این یک اصطلاح است، هر وقت به علم به خلاف خورد یعنی اصل ظاهر و لذا در باب استصحاب اگر دقت بکنید اهل سنت چه تعبیری کردند؟ الیقین لا یزول بالشک، این لا یزول مال بقاء است، ببینید لا تنقض، نقض ولو مرحوم شیخ نقل هم کرده از شارح دروس به قول خودشان مرحوم خوانساری که نقض در این جا به معنای شل کردن است، متزلزل کردن است مثل این که می گوید نقضت الجبل، نقضت به معنای پاره کردن طناب نیست چون طناب چند تاب خورده سفت شده این باز کردن تاب هایش و شل کردنش، نقضت به این معناست، عرض کردیم این مطلب را مرحوم شیخ فرمودند لکن ظاهراً خلاف واقع است، خلاف ظاهر است، نقض در این جا به معنای ازاله است، اصلاً در این جا نقض به معنای ازاله است، همان الیقین لا یزول بالشک، و لذا اگر

یقین گفت لا تنقض الیقین این لا تنقض یعنی باقی بگذار، این ناظر به بقاست، پس اگر آمد مثل الیقین لا یزول بالشک، لا تنقض الیقین، بعد مخصوصا توش آمد و لکن تنقضه بیقین، این تنقضه بیقین یعنی استمرار، یعنی بقاء لذا از حدیث لا تنقض بقاء و استمرار در می آید اما از این حدیث کل شیء لک حلال حتی تعلم بقا در نمی آید، این ظاهرش همان حکم است و ظاهرا و العلم عندالله سبحانه و تعالی امام می خواهند بفرمایند اگر برای شما شکی پیدا شد که این لباس نه شک در مرحله بقا، در اصل این که این لباس ملک توست، ببینید امام گفت روی لحظه خریدن، مثل همان مثال دیروز که زدم، شما می گوئید گوشت را از قصاب مسلمان گرفتم، برو روی لحظه خریدن، اگر گفت گوشت را از قصاب مسلمان گرفتید یعنی آن دیگه مذکی است، این مال استمرار نیست و ذلک مثل الثوب یکون لک و لعله سرقة، این بحث ناظر به استصحاب نیست، ناظر به صحت تصرف است، می گوید وقتی یک کسی می گوید این لباس پادشاهی که شما پوشیدید این یک پادشاهی، امیری، رئیس فلانی کل این پارچه ها را غصب کرده بود، آن پارچه ای که شما پوشیدید غصبی است، آن خب مجرد احتمال است، تو می گویی من از دست انسان مسلمان گرفتم مالک بوده تصرف می کرده، تصرفش اماره، قاعدتا موجب یعنی حکم می کنیم به ملکیتش طبق تصرف پس شما درست گرفتید، این مرحله شک در بقاء نیست، این دارد منشا حدوث را درست می کند، ما اگر باشیم و ظاهر نص البته ما فعلا تقیدی به ظاهر نص، تعبدی برای ما بسیار بسیار مشکل است چون به احتمال بسیار قوی حدیث مدرج است، و ذلک مثل الثوب إلی آخره کلام مصعده باشد و حالا مسعده از کلام امام مطلق اباحه را فهمیده و الا عرض کردیم ما باشیم و طبق قواعد، اباحه ای که در صدر آمده اصل غیرمحرز است، هر سه مثال اصل محرزند، هر سه مثال بلااستثنا، همه اش اصل محرز است، یا باید بگوییم تنظیر است، یک چیزی باید توجیه بشود و إلا انصافش، یا باید بگوییم این اصطلاحات نستجیر بالله نبوده خلاف ظاهر است، بگوییم این ها من در آوردی اصولیین ماست، این که خیلی خلاف ظاهر است، فرق بین اصل محرز و غیرمحرز کاملا واضح است، آثارش هم واضح است. علی ای حال کیف ما کان به ذهن می آید که خود مصعده ابن صدقة از کلام امام اباحه را به یک معنایی فهمیده که با اصل محرز هم کنار بیاید، درست است، این معنا مشکل ندارد یعنی شما اگر گفتند شک نکنید، امتناع از تصرف نکنید، دست نگه ندارید درست است.

.....

علی ای حال کیف ما کان به ذهن این حقیر سراپا تقصیر می آید که این روایت یا ناظر به اصالة الحل است که اصل غیرمحرز است و آن سه مثال را قبول نکنیم یا اگر لک را معنا بکنیم ظاهراً ناظر به حدوث است نه به بقا، این نکته را دقت بکنید، خلاصه بحث. امام می خواهد بگوید اگر کسی گفت تشکیک نکن، تو که وقتی خریدی از آن آقا خریدی ید داشت، ملک است دیگه، این ملک درست است، لازم نیست که در این مرحله بقا بخواهد ملکی که با قاعده ید بوده بیاید درستش بکند، ظاهراً تصحیح اصل ملک است، از قبیل شک ساری یا قاعده یقین امام می خواهند بفرمایند این یقینت را به هم زن، مثل آن می ماند، این قاعده ای که بوده درست بوده و این که حرفی می گویند این اثر نمی کند، آن قاعده کافی است اما این که شما می خواهید استصحاب را آن ملکیت ظاهری بکنید این جدا خلاف ظاهر است، از لسان دلیل استصحاب در نمی آید، این راجع به این تنبیه.

تنبیه بعدی که خب نسبتاً طولانی شده و اصحاب جاهای متعدد رفتند معروف به استصحاب کلی است، این غیر از استصحاب احکام کلیه است، مراد استصحاب احکام کلی یعنی احکامی که در شریعت هست نه مورد خاص، مثل همان مثال هایی که زدم مثلاً حرمت زن بعد از انقطاع دم، مراد از استصحاب کلی عنوان کلی است، مثل عنوان انسان، مثلاً در خانه انسان بوده الان استصحاب بکنیم بقای انسان، مراد از کلی در این جا این است.

پرسش: مبهم ۲۵:۲۰

آیت الله مددی: ما با شواهد نگاه می کنیم، حرفش بد نیست، اولاً این تکرار است، کل شیء × لک حلال مثل همین اخیر است، تکرارش خیلی بعید است.

پرسش: مبهم

آیت الله مددی: فهمیده باشد راوی فهمیده، بعید است امام کل شیء مطلق را بگوید حلال است، بعد همه مثال ها در اصول محرز باشد. این ظاهراً خودش بد فهمیده، به نظرم این جور است

پرسش: مثلاً یک بابی را باز نمی کند که هر کس بگوید روایت مدرج است، شواهدش چیست؟

آیت الله مددی: طبعا دیگه، این طور که نمی شود بگوییم هر کسی بیاید بگوید مدرّج است، البته یکی از مشکلاتی که معتزله ابتدائاً داشتند و بعد هم مثلاً علمائی که ما داشتیم، ما علمای کم نداریم که خبر واحد را اصلاً حجت نمی دانند مثل سید مرتضی، غالب متکلمان ما و مفسران ما مثل ابوالفتوح و صاحب مجمع البیان این ها خبر واحد را حجت نمی دانند، حالا غیر از فقهای مثل ابن ادریس یا ابن زهره، حتی همین کتاب نقض هست محمد ابن ایشان هم خبر واحد را حجت نمی داند. خب یکی از اشکالات این ها کلاً، این خطی که هست، از سنی ها هم هست، از شیعه هم هست، یکیش همین است که این احادیث توش ضعف ها هست، چی هست، نقل به معنا هست، یکیش هم همین است که کلام راوی است یا کلام امام است، و این مطلب و گاهی سقط هست، سند نقل نکردند، آن وقت این در میان اهل سنت خیلی مشکل بزرگی است، حالا پیش ما چون از آن راه نرفتیم، مثلاً ابن عباس عرض کردیم در سال هشتم هجرت با پدرش مدینه آمد، حدود هشت سال تا ده سال، یازده سال گفته شده، اصلاً وقتی هم که رسید پیغمبر عازم فتح مکه بودند، وارد مدینه هم نشد، از همان جا رفتند برای فتح مکه، از مسجد شجره که به پیغمبر رسیدند از آن جا هم راه افتادند برای فتح مکه، خب ایشان از قضایای سال اول، دوم، سوم مدینه نقل می کند، قطعاً ایشان، اصلاً بچه هم بوده ایشان، آن ها اهل سنت خیلی مشکل دارند، افرادی که عمر کمی داشتند و یکی از، مثلاً یکی از مهم ترین نوشته هایی که خیلی بهش اعتنا دارند همین صحیفه عبدالله پسر عمروعاص است، این وقتی نوشتن را شروع کرد پانزده سال و نیمش بود، بین پانزده و شانزده، بین هفده و هجده هم رسول الله فوت کردند، خب این مشکل دارد دیگه، ابوهریره که مدت کمی بود این همه روایت ابوهریره نقل کرده، این ها مشکل بین معتزله بیشتر بوده، مشکل بین ما کمتر بود، این هم یکی از درد های ماست، یک حرفی را سنی یا غیر سنی می زند ما متأثر به او می شویم، ریشه های کار را نمی دانیم، خب سیدمرتضی واضح است در ایشان، این تناقضات در روایت، نقل به معنا در روایت، کم و زیاد هایی که شده، همین مدرّج بودن، البته عرض کردیم سیدمرتضی یک عبارت خیلی خیلی تند دارد، حالا هر چی خیلی هم بگوییم در حقش کم است، راجع به قمی ها دارد که خیلی کم لطفی فرمودند، بیش از کم لطفی و بد هم نیست، هم عبارت فی نفسه باطل است و هم در مقام اثبات خیلی بد است، عرض کردم الان من چندین کتاب حتی اخیراً از زیدی ها، همین رفیق ما هم بوده، هنوز با ما رفیق نشده بود

.....

بله می خواستم بهش بگویم که تو چرا این جوری؟ به عنوان اهانت به شیعه و حدیث شیعه این عبارت سیدمرتضی را نقل می کند، یکی از الفاظی که الان منشا اهانت به حدیث شیعه و میراث های منقولی شیعه شده همین عبارت سیدمرتضی است، خب این ها اشکالاتشان یکی همین بود، همین مدرج بودن و ارسال داشتن و صحت کتاب ها روشن نبودن و خودشان مثلاً واقفی و فطحیه و اصحاب مذاهب فاسده و الی آخر اشکالاتی که مطرح است لذا این که ما بخواهیم بگوییم کلاً حدیث مدرج است که نمی شود گفت، کلاً هم قبول نکنیم، شواهد را اقامه می کنیم و عرض کردیم کرارا و مرارا، البته در خلال بحث ها، خوبی حوزه های ما این نیست که من یک چیز برای خودم بگویم، هزاران نفر در حوزه هستند همه حدیث شناس اند، هم رجال بلدند، هم تاریخ بلدند، حرفها را گوش می کنند یا قبول می کنند یا قبول نمی کنند، این طور نیست که ما خیال بکنیم یک چیزی را من گفتم تمام شد رفت پی کارش، این نیست، همچنین خیالی نکنیم، إن للبت ربا، علی ای حال به ذهن من می آید با این قرائنی که اقامه کردیم، البته عرض کردم من یک مشکل به خود مصعده دارم اصلاً کلاً مشکل داریم، با خود مصعده کلاً مشکل داریم، چون تنها یک نفر واسطه است و در کوفه هم نبوده، کوفه محور شیعه است، محور شیعه در تولد علم منقول کوفه است و یکی از محورهای مهم در تنقیح منقولات اهل بیت قم است، قم در تنقیح شاید از کوفه قوی تر است، همین اخیراً در مکاسب صحبت هایی کردیم دیگه تکرار نکنیم.

علی ای حال بصره مشکل دارد، هم عدد شیعه در بصره کم بوده، روات بصری ما کم است، ارتباط ما با بصره کم است، اصلاً خودش، وسائلی که در بصره بودند بعدها آمدند مشکل دارد، این اصلاً حدیث بصره خودش، بعضی جاهاش خوب است اما به طور طبیعی مشکل دارد، یکی از مشکلات اساسیش چون شیعه در بصره کم بودند و نوشتارها کم بود مقارنه و تنقیح و تصحیح و تو این مطلب را نقل کردی، فلانی مدینه رفته خدمت امام رسیده خلافتش، این حالت کم است، این حالت تنقیح و مراجعه در میراث بصره کم است، در میراث کوفه خیلی زیاد است، هیچ شهری به اندازه کوفه در این جهت نبوده، این که می گوید اینی ادرکت تسع مائة شیخ، حالا ست مائة شیخ، علی اختلاف النسخ، شیخ هم دارد، نه تسع مائة راوی، خیلی مهم است، فی هذا المسجد کلهم یقولون حدثنی جعفر ابن محمد، خب این نشان می دهد که خیلی انتشار بوده، این چی می شود؟ تلاقی افکار می شود، نقادی می شود، مقارنه می شود، غیر از

این که هزاران نفر از شیعه رفتند مدینه، مکه، عمره، حج، از حضرت سوال کردند، دیگه این شیخ ها هم نبودند، حدیثی تسع مائه شیخ هم نیست که حدیثی بگوید یعنی این حالت منحصر در کوفه است، این حالت تلاقی و این که بفهمیم این حدیث این ذیل را داشته یا نداشته، این صدر را داشته یا نداشته، یکی از راه های بسیار بسیار مهم کوفه است و تقریباً حالتشان حالت وثوق و اطمینان است چون زیاد بررسی شده، چند نفر بررسی کردند، تقریباً یک نوع حالت وثوق، به خلاف قم چون حدیث که به قم آمد تدریجاً حالت تعبد زیاد شد، کار کردند یا تنقیح کردند، مقارنه کردند لکن بیشتر روی حالت تعبد چون در کوفه هم نسخ زیاد بود، هم اصحاب خود کتاب بودند، شبهه ای پیش می آمد از صاحب کتاب می پرسیدند، در قم نه دیگه فقط کتاب ها آمده بود، اگر آن حرف محمد ابن شموئه، نمی دانم اسمش هم چیست که اصلاً می گوید تقیه شدید کتاب ها زیر زمین بود در آوردیم، حضرت جواد فرمود حدثوا بها فإنها حق، اگر این را قبول کردیم مشکل خیلی بیشتر می شود، اگر بنا بشود کتابها را بدون تامل از استاد و شیخ و مولف او بخواهند نقل بکنند دیگه خیلی، اتسع الخرق، از این حرف ها رد می شود، دقت کردید؟ این یک مشکل کلی دارد که ما باید در حدیث شیعه دائماً در کل حدیث، حدیث اهل سنت مشکل خاص خودش را دارد، حدیث اهل سنت در ابن عباس مشکل دارد، آن ها هم مجبور شدند با یک تعبد حلش بکنند، اهل سنت هم نمی توانند حل بکنند. به این که صحابی است، یک صحابی عادل است، ایشان از یک صحابی دیگه نقل می کند، ایشان از این راه وارد شدند، از حجیت مرسل صحابی.

پرسش: ابن عباس را در هشت سالگی فرمودید که روایت نقل کرده؟

آیت الله مددی: یعنی روایت که چه عرض کنم، آمده اصلاً پیغمبر را دیده، آخه عباس هجرت نکرده بود که، عباس در مکه بود، اما سرّاً مسلمان بود، گفته شده، حالا از عجائب این است، حالا می گویم گاهی اوقات انسان، راجع به عمر ابن عباس یکی است که ایشان سال ولادتش در هجرت است، یعنی در وقت رحلت پیغمبر ده ساله بود، یکی دوازده ساله، یکی چهارده ساله، همه این روایت را هم سعید ابن جبیر از ابن عباس نقل کرده، مضحک قصه این است که همه اش را یک راوی از ابن عباس نقل کرده، این دیگه خیلی تعجب است، تعجبش این است، حالا مثلاً یک دفعه یک نفر دیگه از ابن عباس نقل بکند مقارنه بکنیم، مشکل این است که راوی

.....

واحد که سعید ابن جبیر استف ظاهرا بر سعید ابن جبیر جعل کردند، آن وقت بعد هم این نتیجه می دهد یعنی این یک چیزی نیست که پا در هوا باشد، همین حدیثی که در اول مکاسب هست که **إِنَّ اللَّهَ إِذَا حَرَّمَ شَيْئًا حَرَّمَ ثَمَنَهُ** یا **حَرَّمَ أَكْلَ شَيْئٍ**، عرض کردم این منحصر مال ابن عباس است و قصه اش هم این جوری بوده که در همین سال فتح مکه پیغمبر به دیوار مکه تکیه دادند، خندیدند، بعد گفتند چرا خندیدید؟ فرمود خدا یهود را لعنت بکند، خدا گفت چربی برایتان حرام است چربی را آب کردند روغن فروختند، گفتند این دیگه حرام نیست، گفتی چربی حرام است، بعد این را دقت بکنید، بعد فرمود **إِنَّ اللَّهَ إِذَا حَرَّمَ شَيْئًا حَرَّمَ ثَمَنَهُ**، حالا لطیفش این است که در میان صحابه دو نفر این قصه را نقل کردند، لیس اکثر، اولاً یکیش جابر ابن عبدالله است، این ۲۲ ساله بوده، که در وقت رحلت پیغمبر ۲۴ ساله بود، یکی هم ابن عباس است که حالا هشت ساله بوده، صدر قصه را هم هر دو نقل کردند که پیغمبر خندیدند و گفتند خدا لعنت کند یهود را، این ذیل **إِنَّ اللَّهَ إِذَا حَرَّمَ شَيْئًا فَقَطَّ ابْنَ عَبَّاسٍ** نقل کرده، جابر نقل نکرده، خب این در فقه بیاید در فقه غوغا می کند، روشن شد؟ من برایتان مثال عینی بزنم، این ذیل را فقط ابن عباس نقل می کند، جابر هم نقل نمی کند، صدر را هر دو نقل کردند، حالا مشکل کار در دنیای شیعه کجا می شود؟ نه صدر و نه ذیل در روایات ما اصلاً نیامده، حالا در کتاب های متأخر فقه ما آمده، توجه نکردند، اصلاً این روایت نه صدرا و نه ذیلاً نه از امیرالمومنین، حالا فرض کنید سکونی مثلاً، نه از امیرالمومنین و نه از ائمه اصلاً نقل نشده، عرض کردم در کتاب های فعلی ما هست، در مکاسب هم هست، آقایان هم آوردند، هم حدیث جابر، این هایی که بیشتر می خواستند تحقیق بکنند لکن عجیب این است که این ها متنبه نشدند که این قصه کلاً ذکر نشده، نه صدر و نه ذیلاً مثلاً ائمه بگویند که پیغمبر فرمود که **لَعَنَ اللَّهُ الْيَهُودَ**، خدا پیه را برایشان حرام کرد، تبدیل به روغن کردند. علی ای حال یک مقدار از بحث خارج شدیم.

من که اقامه شاهد این است یکی عدم تناسب امثله با آن که می خورد کلام خود راوی باشد، یکی تکرار چون بالا گفت کل شیء، بعد می گوید و الاشياء كلها علی هذا، بعد هم این تعبیر نظیر ندارد، تعبیر صدر نظیر دارد، این تعبیر ذیل نظیر ندارد، منحصر در همین روایت است اما تعبیر صدر داریم کل شیء لک نظیف، کل ماء طاهر، کل شیء فیه حلال فهو لک حلال حتی تعلم، صدر دارد، صدر نظیر دارد، صدر این عبارت اما ذیلش منحصر در همین است، من به ذهنم می آید این شواهد را جمع بکنیم، حالا عرض کردم یک

چیزی نیست که من حالا یک چیزی بگویم وحی منزل باشد، هزاران نفر، ده ها هزار نفر چه قبلا و چه بعدا حوزه های ما دارند، مطالب علمی گفته می شود، رویش بررسی می شود، قبول می کنند یا نمی کنند.

به هر حال مرحوم آقایان ما تبعا للشیخ، حالا من تازگی نگاه نکردم، فکر می کنم در کتب سابقین هم هست، شاید به نظرم در کتاب چون استصحاب را مرحوم وحید هم چاپ کرده، دارد، مال وحید چاپ شده، به نظرم در کتاب های وحید هم آمده، حالا قبل از ایشان را یاد نمی آید. به هر حال یک بحثی را مطرح کردند به نام استصحاب کلی، این غیر از احکام کلی است اشتباه نشود، حکم کلی غیر از استصحاب کلی است، مراد از استصحاب کلی یعنی یک عنوان مثل عنوان انسان، عالم، مثلا در منزل عالم بود ولی فی ضمن زید، حالا شک می کنیم عالم در آمده یا نه، و موارد دیگری که آقایان مثال زدند که یواش یواش می خوانیم.

مرحوم نائینی هم، من در این جا سریعا، حالا نمی دانم چقدر بتوانم همه اش را تا جای اساسیش برسانم، سریعا عبارت نائینی را می خوانم چون نمی خواهم خیلی معطلتان بکنیم، فقط برای، به قول امروزی می گویند کد داد، یک آشنایی اجمالی بشود، فردا هم تقریبا سریعا عبارت مرحوم آقای خوئی و وارد تحقیقش می شویم ان شا الله، به همین دو تا اکتفا می کنیم

المستصحب إما أن يكون کلیا و إما أن يكون شخصیا و الشخصی إما أن يكون مرددا بین فردین أو أفراد من طبیعة واحدة أو من طبیعتین أو طبائع و لا اشکال فی صحة استصحاب شخصی معین اگر زید در خانه بوده، کما لا اشکال فی استصحاب فرد مردد عند الشک فی بقائه إذا لم یکن منشا الشک فی البقاء ارتفاع احد فردی التردید و خروجه عن محل الابتلاء، این بحث فرد مردد را که آیا در فرد مردد استصحاب جاری می شود یا همان قاعده اشتغال است؟ احتیاج به استصحاب نداریم، این نمی دانم حالا چون خیلی وقت گذشته، چند ماه گذشته، فکر می کنم متعرض شدیم چون ما خیلی به عبارت نائینی مقیدیم، حالا نمی دانم این جا را خواندیم یا نخواندیم چون از این که در این جا یک حاشیه ای زدم فکر می کنم خواندیم، به هر حال در این کتاب در این چاپی کگه دست من هست به عنوان دفع وهم از صفحه ۱۲۵ ایشان وارد بحث می شوند، دیگه در صفحه ۱۳۳ ایشان متعرض استصحاب فرد مردد می شوند. اما از صفحه ۱۲۵ است چون ایشان بعد می فرماید که، بعد ایشان و قد تقدم تفصیل ذلک بما لا مزید

.....
علیه فی مبحث الاشتغال، عرض کردم از صفحه ۱۲۵ تا ۱۳۴، خود آن بحث فرد مردد هم در صفحه ۱۳۳، بعد هم آقاضیا حسب قاعده نوشته اشکال ما هم گذشت، ایشان هم فرمودند، ما هم گفتیم، خیلی خب.

به هر حال چون این بحث گذشته دیگه تکرار نمی کنیم

و اما استصحاب الکلی فهو علی اقسام ثلاث، استصحاب کلی متحقق در ضمن فرد معین مثلاً انسان یا عالم در این خانه بود، در ضمن زید، نمی دانیم آیا زید هنوز باقی است، عالم باقی است یا نه، هم فرد مشکوک است هم آن کلی، ایشان می گوید که فیصح استصحاب کل من فرد و کلی

دوم: استصحاب الکلی المتیقن وجوده فی ضمن احد الفردین عند العلم بارتفاع احدهما و بقاء الآخر کما فی جمیع موارد العلم الاجمالی بوجود احد الشیئین مع خروج احدهما عن محل الابتلاء، علم اجمالی، کما إذا علم المكلف بوجوب إحدى الصلوتين من الظهر أو الجمعة و قد صلی الظهر، این یک مثال است.

مثال دیگر أو علم بصدور احد الحدیثین، من دیگه حالا فردا چون دیگه امروز وقت هم نرسیده، توضیح خواهیم داد که این اصلاً همه این ها اساس ندارد، أو علم بصدور احد الحدیثین من الاصغر و اکبر و قد فعل، حالا قد فعل را قد تویض می فرمود، وضو گرفته نمی داند آیا چون اصغر اگر بود که برداشته شده، اکبر اگر بود برداشته نشده، بعدش هم نمی داند اصغر بود یا اکبر، آن وقت این جا استصحاب می کند بقای حدث را، این مثال دوم ایشان، چون بعد ایشان آخر بحث این مثال ها را دو مرتبه یکی یکی بررسی می کنند.
و کما لو علم بوجود احد الحيوانين من الفيل أو البقل

نمی داند در اتاق در خانه فیل هست یا پشه، حالا این هم خیلی از عجائب است، خیلی، به قدری این مثال خنده دار است که انتقادش هم علامت خفت عقل است، به هر حال ما هم واقع نمی فهمیم، واقعش هم باید بررسی بشود چو نخانه هایی که در نجف بود آدم به زور توش می نشست، چطور در کتب اصولی این بحث آمده که دوران امر بین پشه و فیل بشود! آن هم تازه چی؟ و قد انقضی زمان عمر القبل، مثلاً سه روز گذشته هنوز نمی داند فیل هست یعنی حیوان هست یا نه، تصویر این که فردی نداند که در خانه اش یا فیل

وارد شده یا پشه سه روز هم گذشته آن وقت نمی داند که آیا هست یا نه بگوییم مثلاً امام صادق فرموده تو تعبد داشته باش که حیوان هست، دیگه خب اگر حیوان هست آن پشه که مرده پس فیل است، بگوییم نه به فیل هم تعبد نداشته باش، تعبد فقط به وجود انستجیر بالله، عرض می کنم اصلاً این جور امثله انتقاد و اشکال بر این جور امثله هم علامت خفت عقل است

ففی جميع هذه الامثلة يشك في بقاء الكلّی

این مقدارش که خب به شوخی شبهه است لکن خدای ناکرده احتمال می دهیم بعضی افراد مغرض خبیثی این مثال ها را وارد کردند که منشأ مضحکه به حوزه بشود. علی ای حال.

و اما استصحاب الكلّی که وجود حیوان یا حدث فلا ینبغی الاشکال، فرد را نمی شود استصحاب کرد یعنی حکم بقای فرد نمی شود کرد، لا ینبغی الاشکال فی جریانہ لوجود المقتضی و فقد المانع، البته راجع به وجود مقتضی ای که دو رکن استصحاب برقرار است و مانعی نیست و چون مانعش این شد که اگر ما شک بکنیم اصل عدم وجود فیل است، اگر اصل عدم وجود فیل شد پشه هم اگر بود از بین رفته، دیگه جای استصحاب بقای حیوان نیست، دیگه ایشان وارد این بحث شدند و متعرض این بحث شدند و البته فرمودند در خلال بحثشان، بعد دارند و توهم فلان.

فإن وجود الكلّی و إن كان بوجود فرد و زواله بزواله إلا أنه ليس الكلّی مما ينتزع عن الفرد، رفتند در آن بحث معروف که آیا کلی طبیعی در خارج وجود دارد یا نه؟ آقاضیا هم در این جا یک حاشیه بسیار مفصلی زدند که آیا کلی طبیعی مثلاً حیوان در خارج وجود دارد یا نه، مبحث را بر آن مقید کردند

و صلی الله علی محمد وآله الطاهرين